

من فقط یک نمونه از اجحاف علیه سلامت زندانیانم

نامه ی رضا شهابی



من رضا شهابی کارگر اخراجی و زندانی شده ی شرکت واحد که هیچ منبع درآمدی ندارم و سابقه ی عمل جراحی خطرناک روی نخاع گردن داشته ام و به دستور پزشکان باید در منزل تحت مراقبت، استراحت کنم ماه هاست اسیر این گردش کشنده ی امور شده ام.

آنچه بر سرنوشت سلامت و درمان و پیشگیری و مراقبت پزشکی من، رضا شهابی، زندانی بند ۳۵۰ زندان اوین روا می رود بر همه ی این زندانیان نیز وارد است. من خود را ناگزیر می دانم لب به سخن بگشایم، شاید کسان دیگری نیز به گونه ای چنین کرده اند یا چنین خواهند کرد. در این جا وضع درمان و سلامت بسیار وخیم است و خود ما، خانواده و دوستانمان را نگران کرده است. من آن را با جامعه ی داخلی و جهان در میان می گذارم. در ضمن از پزشکان و پرسنل سلامت که در حد خود به وظایف شان عمل می کنند اما کارشان در چنین نظام ناکارا و بی اعتنا به جان ما انسان های دربند، بی ثمر می ماند، به سهم خود قدردانی می کنم.

مراجعه ی ما به پزشک زندان منجر به صدور نسخه می شود اما معمولاً از ۱۰ تا ۲۴ ساعت طول می کشد تا دارو به دست ما برسد. در این صورت بیمار باید رنج بکشد و منتظر تشدید بیماری اش باشد. بهداری فاقد پرسنل و وسایل و امکانات لازم است و حتی اگر بدن کسی به دلیلی مجروح و پاره می شود با انتقال او به بهداری معمولاً کار بخیه زنی انجام نمی گیرد زیرا می گویند یا داروی بیهوشی موضعی ندارند یا نسخ و سوزن جراحی یا اصلاً فرد جراح.

بیمارانی که بنا به تشخیص پزشک و حتی تأیید پرسنل بهداری باید به بیمارستانهای خارج از زندان اعزام شوند و وضعیت اضطراری دارند در دور گرفتاری و کاغذبازی و فرماندهی اداری قرار می گیرند که حاصل آن افزایش خطر جانی، درد و رنج و حتی بیم مرگ است.

دستورهای پزشک به پزشک قانونی می رود تا یید پزشک قانونی در اختیار دادستانی قرار می گیرد و دادستانی و تیم او بدون اطلاع پزشکی با توجه به روندهای اداری خودشان و نام و موقعیت بیمار

تشخیص می دهند که بیمار عازم بیمارستان بشود یا نشود. این در شرایطی است که همه می دانیم دستگاه قضایی پزشکی نیست و باید بر اساس نظر پزشک معتمد خود (پزشکی قانونی) عمل کند. اما آشکارا بی اعتمادی خود را به کادر و پرسنل پزشکی نشان می دهند. برای آن ها همه چیز امنیتی و سیاسی است. تازه همه ی این کارها نیاز دارد که اعضای خانواده ی ما از راه های دور عازم مرکز شهر تهران شوند و گرفتاری ترافیک و دود را تحمل کنند و در صف برای ملاقات با معاون دادستان بایستند و به اصطلاح پرونده ی عزیز زندانی شان را پیگیری می کنند.

توجه بفرمائید که این پروسه حداقل ۲ هفته و گاهاً تا ۶ هفته به دراز می کشد و تازه نتیجه ی نظر مساعد یا مخالفت دادستان معلوم نیست. وقتی به بیمارستان می رویم و در آنجا معالجه نیمه تمام می ماند و بازمان می گردانند، دستور می دهند در مدت معینی باید برای ادامه برگردیم اما روز از نو روزی از نو، گرفتار و معطلی ادامه می یابد. انسان از زندگی سیر می شود و گاه به فکر می افتد که شاید مرگ بهتر باشد. اکثر اوقات به نوعی متهم به تمارض یا میل به حضور در بیمارستان به جای زندان می شویم. واقعاً تشخیص تمارض با دستگاه پزشکی است یا دادستانی که با تمام وجود با زندانیان مخالفت و نسبت به آنها سوءظن دارد.

بدبختی آزاردهنده ی دیگر ما دندان درد و مشکلات دندان است. این درد بی چاره کننده را باید مدت ها تحمل کنیم تا دندان پزشک که آن هم همه ی تخصص ها را نمی پوشاند وارد بهداری شود و البته باید برای خدمات و دندان پزشکی که خودمان هم انتخاب نکرده ایم و باید روی دندان هایی که دندان پزشکان دیگر قبلاً روی آن ها کار کرده اند کار کنند، پول بپردازیم. توجه بفرمائید که چون پول نقد نداریم باید از کارت بانک پاسارگارد استفاده کنیم. وای به حال آن زندانی ای که پول ندارد، در اینجا دستش بسته است. چون سرکار نمی رود که پولی به دست آورد یا بیرون نیست که قرض بگیرد یا جنسی را از خانه اش بفروشد. صحبت هم یک کلام است:

یا پول یا سلول و درد و رنج و یا درخواست اعزام به زندان پزشکی بیرون که آن هم داستانش را گفتم.

من رضا شهابی کارگر اخراجی و زندانی شده ی شرکت واحد که هیچ منبع درآمدی ندارم و سابقه ی عمل جراحی خطرناک روی نخاع گردن داشته ام و به دستور پزشکان باید در منزل تحت مراقبت، استراحت کنم ماه هاست اسیر این گردش کشنده ی امور شده ام. مدت هاست درد دندان به سراغم آمده و درد دندان جلو که در بازداشتگاه ۲۰۹ شکسته اند، امانم را بریده است و با درخواست پول یا گرفتاری اعزام رو به رو

شده ام، کار این داستان خصوصی سازی که همه چیز آن به نفع افراد یا سازمان های نیمه آشنا تمام می شود و گروه گروه کارگران را به روز سیاه نشانده است، به داخل زندان ها هم آمده است. بگذریم از رجایی شهر که حتی جا برای زندانی خرید و فروش می شود اما در این جا ما باید مواد غذایی، بهداشتی، سبزی و میوه و لبنیات را در حد وسع خود از فروشگاهی بخریم که متعلق به کارکنان زندان است، آن هم با کیفیت بد و بسیار گران. کمبود مواد غذایی زندان از حیث گوشت و سبزی و لبنیات و کمبود یا نبود شوینده ها و لوازم بهداشتی شخصی را همه می دانند. شاید بعضی کسان کمک هایی به کسانی که ندارند بکنند و آبروی شان را بخرند، اما این نه همیشه است و نه برای همه کس است. بالاخره انسان شأن و آبرو دارد. تا به کی باید این گونه در محرومیت یا نیاز زندگی کنیم. ما به این چیزها در کشوری که این همه ثروت دارد و از تحریم هراسی ندارد و فقط فرصت ها را زیاد می کند به خاطر درخواست حقوق مان به زندان محکوم شده ایم، به محرومیت و مرگ تدریجی و بی توجهی بهداشتی و محرومیت از حقوق مادی و معنوی خود که محکوم نیستیم.

ما در گذشته و حال در این جا کسانی را داریم که حساب و کتاب سرشان است و می دانند بودجه زندان چقدر است و آنچه برای ما خرج می شود و مرتب هم آب می رود چقدر است! همین چندی پیش ما همه خبرهای تعقیب قضایی کسانی را از پرسنل امور زندان ها به خاطر سوء استفاده ی مالی شنیده ایم و این ها را کنار هم می گذاریم و می بینیم چگونه حقوق مان پایمال می شود.

کینه توزی، سیر نشدن از انتقام، سوءاستفاده، بی اعتمادی به سلامت ها، اهانت به شخصیت و کرامت مان متوجه ی همه شده است. اینجانب به سهم خود چاره ای ندارم جز اینکه یا به اعتصاب غذا روی آورم یا از دریافت همان حداقل خدمات درمانی و بهداشتی هم به عنوان اعتراض خودداری کنم بلکه تکانی به احساس مسئولیت مسئولان وارد شود. تصمیم خود را که فعلا تصمیم دوم است به اطلاع افکار عمومی، همکاران سندیکایی، تشکل های کارگری و فعالان کارگری و مدنی می رسانم و منتظر برخورداری از امکانات سلامت و اجرای دستورهای پزشکی که با مخالفت دادستانی رو به رو شده است می مانم.

رضا شهابی عضو هیئت مدیره سندیکای کارگران شرکت واحد
بند ۳۵۰ زندان اوین - آذرماه ۹۱